

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بیان دیدگاه مرحوم نائینی

مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) ابتدا جمع عرفی را در نص و ظاهر (نصوصیت) و اظهر و ظاهر (اظهریت) منحصر و در ادامه برای نصوصیت پنج مورد را بیان می‌کنند.

مورد اول: اگر احد الدلیلین علاوه بر خاص بودن، دلالت و سند قطعی داشت بر عام ورود دارد و اگر فقط دلالتش قطعی و سندش ظنی بود، بر عام حکومت دارد. ما قبلاً بحث عام و خاص را مفصل بیان کردیم و نیاز به بازگشت مجدد به آن مباحث نیست^[1] [2]

مورد دوم: اگر احد الدلیلین در مقام مخاطب قدر متیقن داشت، سبب نص شدن این دلیل می‌شود. در توضیح می‌گویند گرچه ما با مرحوم آخوند در انعقاد اطلاق در مقام مخاطب با وجود قدر متیقن اختلاف داریم (آخوند می‌فرماید قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از اطلاق است اما ایشان می‌فرماید قدر متیقن در مقام مخاطب مانع انعقاد اطلاق نیست) اما این مسئله وجود دارد که قدر متیقن دلیل را نسبت به خود نص می‌کند.

مثلاً اگر مولا از یک طرف گفت اکرم العلما و از طرف دیگر گفت لا تکرّم الفساق (نسبت عام و خاص من وجه) و لولا الدلیل بین متکلم و مخاطب این قدر متیقن وجود دارد که مولا نسبت به عالم فاسق شدید البغض و الکراهة است و اسم عالم فاسق را نمی‌شود جلّویش آورد، هر چند معنای لا تکرّم الفساق عالم فاسق نیست یعنی مانعیتی برای اطلاق وجود دارد اما نسبت به آن نصوصیت دارد و در نتیجه بر اکرم العلما (اعم از عادل و فاسق) مقدّم می‌شود.^[3]

دیدگاه مرحوم امام در نقد دیدگاه مرحوم نائینی

امام (رضوان الله تعالی علیه) سه اشکال به مرحوم نائینی دارند.

در اشکال اول می‌فرماید قدر متیقن در صورتی عنوان نصوصیت پیدا می‌کند که مسئله انصراف در کار باشد مثلاً اگر لا تکرّم الفساق انصراف به این مورد قدر متیقن پیدا کرد نص می‌شود اما اگر انصراف پیدا نکرد عنوان نص را پیدا نمی‌کند. بعبارة آخری لا تکرّم الفساق زمانی به سبب دلالت نصوصیت (نص و ظاهر از اوصاف دلالت است) دارد که انصراف به اکرام عالم فاسق داشته باشد؛ و اگر انصراف پیدا کرد تعارضی وجود ندارد چون از قبیل عام و خاص مطلق می‌شوند یعنی دلیلی که می‌گوید اکرم العلما مثل این است که از اول بگوید لا تکرّم العالم الفاسق.^[4]

در مقام اشکال به مرحوم امام می‌گوئیم دلیل مطلق افرادی دارد؛ مثلاً وقتی می‌گوید اکرم العالم، هر چند قدر متیقن آن فقیه است اما عالم مصادیق دیگری مانند فیلسوف، عالم به علم جفر و... هم دارد. کسی نمی‌گوید چون قدر متیقن از عالم، فقیه است پس انصراف به آن پیدا می‌کند. انصراف و قدر متیقن ارتباطی به یکدیگر ندارد کما این‌که در مثال صلّ فی الحمام مرحوم امام فرمود چون اصل جواز قدر متیقن در این مثال است، پس نسبت به آن نص است.

خلاصه این‌که می‌توان گفت هر دلیل نسبت به قدر متیقنش نص است ولو انصراف به آن نداشته باشد چون انصراف دو طرف دارد؛ یک طرف می‌گوید این لفظ بر فلان مطلب دلالت دارد و طرف دیگر می‌گوید بر غیر این دلالت ندارد. در مانحن فیه هم می‌گوییم قدر متیقن اکرم العالم عالم فقیه است و نص در آن دارد اما چون لفظ را به غیر فقیه بر نمی‌گرداند می‌گوئیم انصراف معنا ندارد. به بیان دیگر هر چند عالم نسبت به قدر متیقنش (عالم فقیه) نص است اما سبب نمی‌شود عالم به غیر فقیه برگردانده شود.

بازگشت به بیان دیدگاه مرحوم امام در نقد دیدگاه مرحوم نائینی

در اشکال دوم گویا به اشکالی که به جواب اول کردیم توجه داشته‌اند لذا می‌فرمایند سلمنا در نص بودن دلیل برای قدر متیقن نیاز به انصراف نداشته باشیم و قدر متیقن مطلقاً موجب این است که دلیل نسبت به او نص باشد اما اشکال دیگر این است که چرا فقط قدر متیقن در مقام مخاطب را شرط برای نص بودن ذکر کردید در حالی‌که بین قدر متیقن در مقام مخاطب، قدر متیقن من حیث الوجود، قدر متیقن من حیث الاستعمال فرقی وجود ندارد.^[5]

مرحوم محقق عراقی در حاشیه فوائد الاصول هم این اشکال بر مرحوم نائینی دارند و می‌فرماید قدر متیقن عقلی مثل قدر متیقن در مقام مخاطب است و لفظ در آن عنوان نص را پیدا می‌کند. مثلاً بگوئیم حرمت اکرام فاسق به این ملاک است که عقل می‌گوید فاسق کسی است که با خدا مخالفت کرده و اگر فاسق را اکرام کردی با خدا مخالفت کردی.^[6]

به نظر ما این اشکال وارد است و در نص بودن فرقی بین مقام مخاطب یا غیر مقام مخاطب وجود ندارد.

در اشکال سوم امام می‌فرماید این اشکال، عمده ایراد ما بر مرحوم نائینی است. مراد نائینی از قدر متیقن یا علم به تعلق حکم بدون وجود شک و شبهه است که در این صورت با علم به حرمت اکرام عالم فاسق انصراف به وجود می‌آید و خودش قرینه برای تصرف در اکرم العلماء می‌شود یعنی شک نداریم که ظهور اکرم العلماء شامل عالم فاسق نمی‌شود.

اما اگر برخلاف صورت اول که علم به حرمت اکرام عالم فاسق داشتیم گفتیم مراد از قدر متیقن تقدیراً و تعلیقاً است یعنی اگر لا تکرّم الفساق شامل فساق جاهل شد قطعاً شامل فساق عالم هم می‌شود. در این صورت نصوصیت و انصراف کنار می‌رود و برای اکرم العلماء و لا تکرّم الفساق ظهور در حرمت اکرام عالم فاسق باقی می‌ماند و در نتیجه فقط می‌توانیم بگوئیم بین این دو فرد تفکیک وجود ندارد یعنی اگر اکرام جاهل فاسق حرام است، اکرام عالم فاسق هم حرام است.^[7]

در فوائد می‌گوید ما می‌دانیم بغض مولا را نسبت به عالم فاسق، نه اینکه لا تکرّم یقیناً شامل عالم فاسق شده و نسبت به او نص باشد، یک وقتی هست که شما همین اشکالی که آقایان هم کردند، مولا می‌گوید اکرم العلماء، اگر علم دارید به اینکه مولا عالم فاسق را اراده نکرده، خود همین علم مخصص است، موجب انصراف این می‌شود، آنچه نائینی در فوائد گفت علم نبود، می‌گوید نائینی در علم به تخصیص یا اینکه علم به اینکه حکم حرمت شامل اوست، یک قدر متیقنی است که ما می‌گوئیم مولا نسبت به

عالم فاسق بغض دارد، اما حالا اكرامش را حرام كرد، اينكه مى‌گوئيم علم داريم يعنى علم داريم كه حرام کرده، آنچه نائينى آنجا آورده يعنى علم به بغض مولا داريم، بين علم به بغض و علم به حرمت خيلى فرق وجود دارد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ در عام و خاص اين اختلاف وجود دارد كه تقديم خاص بر عام من حيث إنه خاص است يا من حيث إنه اظهر و يا من حيث إنه ناص. روشن است كه اگر خاص دلالتش قطعى باشد از موارد تعارض خارج مى‌شود. كسانى كه تقديم خاص بر عام را از باب نص يا اظهر بودن مى‌دانند مى‌گويند بايد موارد مورد بررسى قرار بگيرد و ببينيم در کدام خاص اظهر يا نص است و آن را مقدم كنيم. به نظر ما خاص من حيث إنه خاص عرفاً قرينيت براى تصرف در عام دارد در نتيجه اظهريت و نص بودن دخلي در تقديم ندارد يعنى عرف مى‌گويد اگر عام و خاص، ولو در ظهور با هم مساوى باشند، خاص من حيث إنه خاص قرينه براى تصرف در عام است.

[2] □ «فمن الموارد التى تدرج فى النصوصية: ما إذا كان أحد الدليلين أخص من الآخر و كان نصاً فى مدلوله قطعى الدلالة، فإنه يوجب التصرف فى العام و روداً أو حكمة، على التفصيل المتقدم.» فوائد الأصول، ج4، ص: 728.

[3] □ «و منها: ما إذا كان لأحد الدليلين قدر متيقن فى مقام التخاطب [1] فإنّ القدر المتيقن فى مقام التخاطب و إن كان لا ينفع فى مقام تقييد الإطلاق ما لم يصل إلى حدّ يوجب انصراف المطلق إلى المقيد. كما تقدّم تفصيله فى مبحث المطلق و المقيد. إلا أنّ وجود القدر المتيقن ينفع فى مقام رفع التعارض عن الدليلين، فإنّ الدليل يكون كالنصّ فى القدر المتيقن، فيصلح لأن يكون قرينة على التصرف فى الدليل الآخر، مثلاً لو كان مفاد أحد الدليلين وجوب إكرام العلماء، و كان مفاد الآخر حرمة إكرام الفساق، و علم من حال الأمر أنّه يبغض العالم الفاسق و يكرهه أشدّ كراهة من الفاسق الغير العالم، فالعالم الفاسق متيقن الاندراج فى عموم قوله: «لا تكرم الفساق» و يكون بمنزلة التصريح بحرمة إكرام العالم الفاسق، فلا بدّ من تخصيص قوله: «لا تكرم العلماء» بما عدا الفساق منهم.» فوائد الأصول، ج4، ص: 728.

[4] □ «و يرد عليه: أولاً: أنّ القدر المتيقن الذى يوجب أن يكون الدليل نصّاً بالنسبة إليه هو ما يوجب الانصراف، و ليس له فردان، فرد موجب للانصراف، و فرد غير موجب له و مع وجود الانصراف لا تعارض بين الدليلين أصلاً، بل يصيران من قبيل العامّ و الخاصّ المطلق الذى عرفت «2» أنّه لا يصدق عليهما عنوان التعارض أصلاً.» معتمد الأصول، ج2، ص: 344.

[5] □ «و ثانياً: أنّه على تقدير تسليم كون القدر المتيقن مطلقاً موجباً لصيرورة الدليل نصّاً بالنسبة إليه نقول: تخصيص ذلك بخصوص ما إذا كان هنا قدر متيقن فى مقام التخاطب لا وجه له، فإنّ النصوصية على تقديرها ثابتة بالنسبة إلى مطلق القدر المتيقن، سواء كان فى مقام التخاطب أو فى غير هذا المقام.» معتمد الأصول، ج2، ص: 344.

[6] □ «أقول: فى النصوصية لا يحتاج إلى كونه قدراً متيقناً فى التخاطب، بل لو كان متيقناً عقلاً يكفى فى عدم قابلية التصرف فيه، لأنّه ينتهى إلى استيعاب التخصيص المستهجن دون غيره، فانه يصير حينئذ هذا المقدار متيقن الإرادة من اللفظ، بحيث لا يبقى مجال التصرف فيه، فقهاً يتصرف فى غيره. و الظاهر ان ما ذكر من المثال أيضاً يساعد ما ذكرنا بناء على معلومية حاله بالقرائن الخارجية، بلا كون هذا المقدار من القرائن الحافة بالكلام المنشأ لاستفادة هذا المقدار من اللفظ بالنصوصية، كما لا يخفى.» فوائد الأصول، ج4، ص: 728.

[7] □ «و ثالثاً - و هو العمدة فى الجواب -: أنّ المراد بالقدر المتيقن إن كان هو المقدار الذى علم حكمه بحيث لم يكن فى الحكم المتعلّق به ريب و لا شبهة، مثلاً علم فى المثال أنّ العالم الفاسق محرّم الإكرام، فمع وجود هذا العلم يتحقّق الانصراف بالنسبة إلى الدليل الآخر الدالّ بظاهره على وجوب إكرام العلماء عموماً، فإنّه مع العلم بعدم وجوب إكرام العالم الفاسق بل حرمة كيف يبقى شكّ فى مقدار دلالة ذلك الدليل و إن كان ظاهره العموم؟ و إن كان المراد به أنّ ذلك المقدار متيقن على تقدير ثبوت الحكم بالنسبة إلى غيره، مثلاً لو كان الجاهل الفاسق محرّم الإكرام لكان العالم الفاسق كذلك قطعاً بحيث كان المعلوم هو الملازمة بين الأمرين، بل ثبوت الحكم فى القدر المتيقن بطريق أولى، فمن المعلوم أنّ ذلك لا يوجب كون الدليل الظاهر فى حرمة إكرام مطلق الفساق نصّاً بالنسبة إلى العالم الفاسق، بل غايته عدم إمكان التفكيك و إدراج مورد الاجتماع فى الدليل الآخر، و أمّا تقديمه على ذلك الدليل فلا، فلم لا يعمل معهما معاملة المتعارضين؟ و بعبارة اخرى: اللازم ممّا ذكر عدم جواز تقديم الدليل الآخر على هذا الدليل،

لاستلزام التقديم الانفكاك الذى يكون معلوم الخلاف، و أمّا لزوم تقديم هذا الدليل و الحكم بحرمة إكرام جميع الفسّاق لأجل ما ذكر فلا دليل عليه، بل يمكن معهما معاملة المتعارضين، لأنّها أيضاً لا يوجب الانفكاك، فتدبّر جيداً.» معتمد الأصول، ج2، ص: 344 و 345.